

دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۱۴، بخش ۲ اول پادشاهان ۱۷-۱۸، بخش ۲---مقدمه‌ای بر نبرد

جان اسوالت و تد هیلدیرانت ۲۰۲۴ ©

فصل ۱۸، و بخش اول آن آیات ۱ تا ۱۹ است. من این را مقدمه‌ی نبرد نامیده‌ام. باز هم، تناسب مطالبی که در کتاب مقدس می‌یابیم برای من بسیار جالب است.

ما ۲۴ آیه داشتیم که الیاس را معرفی می‌کرد. حالا، ۱۹ آیه کامل داریم که به نبرد کوه کرمل منتهی می‌شود. خوب، نبرد کوه کرمل مسلماً مهم‌ترین است و حدود ۳۵ آیه دارد.

نه، ببخشید، ۲۵ آیه. اما این ماده که مقدمه‌ی تضاد و زمینه‌ساز آن است، ۱۹ آیه می‌گیرد. این همان چیزی است که در مطالعات کتاب مقدس به آن قانون تناسب می‌گویند.

و سوالی که باید پرسید این است که چرا خدا و نویسنده‌ی الهام‌بخش او تا این حد به این مطلب توجه می‌کنند. حتماً مهم است. و بنابراین از خود می‌پرسیم، اهمیت آن چیست؟ چرا این مطلب؟ من پاسخ قطعی برای آن ندارم، اما چند پیشنهاد در مورد آنچه در اینجا اتفاق می‌افتد دارم. ما در حال درک موقعیت هستیم و یک نویسنده‌ی خوب با طرح موقعیت پیش روی ما، خوانندگان، تعلیق ایجاد می‌کند.

خب، اینجا اوضاع از چه قرار است؟ سه سال گذشته است. و به فصل ۱۸، آیه ۱ توجه کنید، بعد از مدت‌ها، در سال سوم، چه؟ کلام خداوند بر ایلیا نازل شد. بله، خدایی که سخن می‌گوید

یک بار دیگر، ما در اینجا تأکید می‌کنیم که آنچه اتفاق می‌افتد صرفاً تصمیم الیاس برای چگونگی ایجاد مشکل برای اسرائیل نیست. نه، الیاس به آنچه خدا می‌گوید پاسخ می‌دهد. قبلاً به شما گفته‌ام که بسیار مهم است که تفاوت بین پیامبر در کتاب مقدس و پیامبر در بقیه خاور نزدیک باستان را ببینید.

در بقیه خاور نزدیک باستان، پیامبر یک سخنگو است. ظاهراً خدا پیامبر را دستگیر می‌کند و پیامبر صرفاً این کلمات را می‌گوید. اما اینجا اینطور نیست.

چیزی که اینجا دارید یک گفتگو است. خدا در کتاب مقدس پیامبر ندارد. او آنها را پر می‌کند.

بنابراین، الیاس یک شخص است و الیشع شخص دیگری، اما همان خدا هر دوی آنها را پر می‌کند. و بله، الیاس کلامی از خدا می‌شنود. و سوال این است که الیاس در مورد آن چه خواهد کرد؟ این تسخیر نیست.

بله، او آنچه را که خدا می‌خواهد منتقل کند، منتقل می‌کند. او آنچه را که خدا می‌خواهد منتقل کند، منتقل می‌کند. اما او آن را به عنوان شریک خدا، به عنوان شریک گفتگو با خدا، منتقل می‌کند.

این چیزی است که خداوند ما را به آن دعوت می‌کند. او نمی‌خواهد شخصیت شما را از بین ببرد. او نمی‌خواهد شما را به شخص دیگری تبدیل کند.

او می‌خواهد از تو، از شکل خاص تو، استفاده کند. تو می‌گویی، خوب، من جام نیستم. من چیزی شبیه یک لیوان زشت هستم.

اشکالی ندارد. خدا همانطور که می‌خواهد شکل یک جام زشت را به خود بگیرد، می‌خواهد شکل یک لیوان زشت را هم به خود بگیرد. اما این خدای یگانه است.

و او من و تو را فرا می‌خواند، ای فرزند، بگذار تو را از خودم سرشار کنم. بگذار ویژگی‌های خاص تو را به خود بگیرم. و بگذار جهان را با همان شهد طلایی که از جام، همانطور که از لیوان ریخته می‌شود، متبرک کنم.

برو و خودت را به اخاب نشان بده، و من باران را بر زمین خواهم فرستاد. بنابراین، ایلیا رفت تا خود را به اخاب نشان دهد. حالا، یک دقیقه صبر کن.

او از قبل می‌داند که عوبدیا قرار است چند آیه بعد به او چه بگوید. اخاب مدت‌ها دنبالش می‌گشته است. و اخاب ایده‌های خوبی برای او ندارد.

اما خدا این را گفته است. پس، ایلیا این کار را می‌کند. من به کتاب پیدایش فکر می‌کنم.

ابراهیم گفت، پسرت، تنها پسرت، اسحاق، را که دوستش داری، بردار و قربانی کن. بنابراین، ابراهیم صبح زود از خواب بیدار شد. و من اغلب از خود پرسیده‌ام که بین فرمان خدا و پاسخ ابراهیم در شب چه گذشت.

فکر می‌کنم شب طولانی و بی‌خوابی بود. اما مسئله این نیست. مسئله این است که او این کار را کرد.

خب، اینجا. حالا، دوباره جالب است که در مورد این قانون تناسب صحبت کنیم. ایلیا رفت تا خود را به اخاب معرفی کند.

بسیار خوب، بیایید مستقیماً به فصل ۱۸، آیه ۱۶ برویم. اخاب به ملاقات ایلیا رفت. وقتی ایلیا را دید، گفت: «بقیه این آیات چه می‌شود؟» یک بار دیگر، اینجا یک تصویر کلی داریم.

شماره یکِ جدیت این خشکسالی. اخاب و عوبدیا، که تقریباً مطمئنم نخست‌وزیر کشور است. این کاخ، به معنای واقعی کلمه، او بر خانه مسلط است.

آن را به عنوان مدیر کاخ ترجمه می‌کند. خب، این می‌تواند درست باشد. اما وقتی این افراد را که این NIV عنوان را دارند می‌بینم، افرادی را می‌بینم که مسئولیت بسیار بیشتری از مدیریت کاخ دارند.

بنابراین اگر به بهشت بروم و خدا بگوید، نه، کار مدیر کاخ بوده است، خواهم گفت بله، قربان. اما فکر می‌کنم او نخست‌وزیر است.

اینجا پادشاه به یک سمت و نخست‌وزیر به سمت دیگر می‌رود تا کمی علف پیدا کند. چون به نظر می‌رسد. گاوها از قبل مرده‌اند. ما باید به نحوی اسب‌ها و قاطرها را زنده نگه داریم.

چرا؟ چون آنها ابزار جنگی هستند. قاطر برای حمل مواد و آذوقه، کشیدن ارابه‌های مختلف و اسب برای ارابه‌ها. اگر اینها بمیرند، ما در مقابل دشمنانمان درمانده خواهیم شد.

این یک وضعیت بسیار بسیار جدی است. سپس، فکر می‌کنم کار دیگری که باید انجام دهم معرفی عوبدیا است. من همیشه دوست داشته‌ام که کتاب روت را بعد از خواندن کتاب داوران بخوانم.

چون به من یادآوری می‌شود که در بحبوحه آن هرج و مرج، در بحبوحه آن خونریزی، در بحبوحه آن نافرمانی گسترده، افرادی بودند که وفادار بودند. افرادی بودند که ایمان خود را حفظ می‌کردند و به راه خود ادامه می‌دادند. این چیزی است که بعداً متوجه می‌شویم که الیاس فراموش کرده بود.

من تنها کسی هستم که باقی مانده‌ام، خدا. خدا می‌گوید، نه، تو باقی نمانده‌ای. من هفت هزار نفر وفادار دارم و عوبدیا یکی از آنهاست.

اینجا، نخست‌وزیر کشور زیر بار بعل زانو زده است. در واقع، در واقع، او جان خود را به خطر انداخته تا از ۱۰۰ پیامبر یهوه در برابر نقشه‌های مرگبار ایزابل محافظت کند. بله، خشکسالی وحشتناک است.

اوضاع وخیم است. اما در این میان، کسانی هستند که ایمان خود را از دست نداده‌اند. کسانی نیستند که زیر بار قدرت وحشتناک این ملکه قدرتمند کمر خم کرده باشند.

این به من و شما چه می‌گوید؟ او، ممکن است واقعاً دوران سختی‌های سختی مانند آنچه در سال ۲۰۲۰ تجربه کردیم، وجود داشته باشد و امید در سال ۲۰۲۱ کاهش یابد. اما سوال این است که این چه تاثیری بر ایمان شما و من گذاشته است؟ آیا آن را فرسوده کرده است؟ آیا ما تسلیم ناامیدی اطرافمان شده‌ایم؟ یا در بحبوحه همه اینها انتخاب کرده‌ایم که محکم بایستیم؟ تا آنجا که ما می‌دانیم، هیچ نشانه‌ای از آسمان به عوبدیا داده نشده بود که ایمانش پاداش داده شود. او به سادگی انتخاب کرد که وفادار بماند.

و این انتخابی است که پیش روی من و شماست. بنابراین، در آیه هفتم، هنگامی که عوبدیا در حال عبور بود، الیاس به او برخورد. عوبدیا او را شناخت.

او به زمین تعظیم کرد و گفت، آیا واقعاً تو هستی، سرورم الیاس؟ بله، او پاسخ داد. برو به اربابت الیاس بگو که اینجاست. عوبدیا می‌گوید، او، من تا به حال با تو چه کرده‌ام که می‌خواهی مرا بکشی؟ او، رفتار، اخاب با الیاس چیست؟ اگر او مردی را که به دروغ گزارش می‌دهد که الیاس را پیدا کرده است، بکشد خدای من، پس با الیاس چه خواهد کرد؟ حال، سوال من این است که چرا عوبدیا نگران است؟ او می‌گوید به پادشاهم می‌گویم، هی، من الیاس را پیدا کردم.

او همین پشت، حدود دو مایل پایین‌تر جاده است. و می‌دونی چیه؟ اون می‌ره دنبالت، و هیچی پیدا نمی‌کنه. چرا؟ خب، چون تو فرار می‌کنی.

نه، به حرفش توجه کنید. در آیه ۱۲ می‌گوید: نمی‌دانم وقتی از شما جدا شوم، روح خداوند شما را کجا خواهد برد. جالب نیست؟ اینطور نیست که الیاس به خاطر ترسیدن فرار کند.

مسئله این نیست که الیاس نظرش را عوض خواهد کرد. مسئله این است که الیاس بنده خداست و خدا می‌تواند هر زمان که بخواهد با الیاس هر کاری که بخواهد انجام دهد. خدای من، خدای من.

آیا می‌توان این را در مورد تو گفت؟ او فقط نمی‌داند که قرار است در مرحله بعدی کجا باشد، زیرا خدا کنترل مطلق زندگی او را در دست دارد و می‌تواند هر کاری که بخواهد با او در هر زمانی انجام دهد. عوبدیا، خدا را درک می‌کند، اینطور نیست؟ شما می‌گویید، خب، بله، او می‌داند که نمی‌توان به خدا اعتماد کرد. نه، نه، اینطور نیست.

آنچه او درک می‌کند این است که اگرچه خدا کاملاً ثابت قدم است، اما همیشه کار درست را انجام می‌دهد. او همیشه کار خوب را انجام می‌دهد. او همیشه کاری را انجام می‌دهد که به نفع ما باشد.

او کاملاً ثابت قدم است. او قابل پیش بینی نیست. ما یک خدای قابل پیش بینی می‌خواهیم.

بله، این روشی است که او دیروز انجام داد. این روشی است که او امروز نیز انجام خواهد داد تا ما مجبور نباشیم در فضایی از شگفتی و احتمالات و فرصت‌ها زندگی کنیم.

می‌بینی، قبلاً هم بهت گفتم: خدا سطح حوصله‌سریری خیلی پایینی دارد. می‌گه، اوه، من قبلاً این کار رو به این روش انجام دادم. بیا این دفعه این کار رو به این روش انجام بدیم.

او هست؛ این را یادداشت کن. او کاملاً ثابت قدم است، اما هرگز قابل پیش بینی نیست. خدا را در یک جعبه قرار دهید و یک چیز را می‌دانید، خیلی زود جعبه شکسته ای خواهید داشت.

و عوبدیا این را می‌داند. قحطی وحشتناک است. ایلیا کاملاً مطیع است.

افرادی هستند که از ایمانشان دست نکشیده‌اند. اخاب خطرناک است. او در تمام کشورهای اطراف دنبالت گشته است.

و وقتی مردم گفتند، خب، او اینجا نیست، او آنها را قسم داد که نمی‌دانستند شما کجا هستید. و ایلیا می‌گوید، به خداوند زنده‌ی لشکرهای آسمان، که من به او خدمت می‌کنم، قسم می‌خورم که امروز مطمئناً خودم را به اخاب معرفی خواهم کرد. او به نام خدا سوگند یاد کرده است.

خدا مرا بکشد اگر به این قول عمل نکنم. و بدین ترتیب، عوبدیا رفت. بدین ترتیب، ما مقدمه‌ی نبرد را داشتیم.

و اکنون به خود نبرد و پرسش اصلی می‌پردازیم: خدا کیست؟